

Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 21, No. 12, Winter 2021-2022, 203-230
Doi: 10.30465/CRTLS.2020.29805.1749

A Critical Review on the Book “*Transformation of the Foundations of the Legitimacy of the Monarchy: From the Mongol Invasion to the Rise of the Safavids*”

Abdollah Sajedi*

Hooshang Khosrobigi**

Abstract

The issue of legitimacy in the history of Iran is one of the issues that has attracted the attention of historians in recent decades. One of the most recent of these works is *“the evolution of the foundations of the legitimacy of the monarchy from the Mongol invasion to the rise of the Safavids.”* This work examines the evolution of the foundations of the legitimacy of this period in the context of a pervasive crisis of legitimacy in the form of multiple models, emphasizing that with the fall of the caliphate and the arrival of the Mongol element, the complexity of the foundations of legitimacy doubled and new inspiring foundations. It was raised for legitimacy. In addition, after the fall of the Ilkhanate, almost all special orders and organizations were damaged. Governments, with numerous features and characteristics, used various legitimizing models to justify their sovereignty. Thus, governments faced a crisis of legitimacy on the issue of the foundations of legitimacy. This article aims to critically review the above work. This study shows that the crisis of legitimacy was a major issue in the period under review, but the patterns of legitimacy were by no

* Assistant Professor of Payame Noor University, Tehran, Iran, (Corresponding Author)
a_sajedi@pnu.ac.ir

** Associate Professor of Payame Noor University, Tehran, Iran, kh_beagi@pnu.ac.ir

Date received: 20/10/2021, Date of acceptance: 26/01/2022



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

means based on a single pattern, but on a multifaceted, composite, and simultaneous pattern, but important indicators such as the Iranian idea of monarchy; Farah Izadi and Farah Kiani were ignored. The work is weak in terms of methodological foundations and definition of concepts and has not been able to conceptually design a comprehensive multidimensional model for the period.

Keywords: Critique, Principles of Legitimacy, Monarchy, Ilkhans, The Period of Fetrat, Timurids, Turkmens and Mushasheians.



تحول مبانی مشروعیت سلطنت؛ از یورش مغولان تا برآمدن صفویان (نقد و بررسی)

عبدالله ساجدی*

هوشنگ خسروبیگی**

چکیده

موضوع مشروعیت در تاریخ ایران از موضوعاتی است که در دهه‌های اخیر توجه پژوهش‌گران تاریخ را به خود جلب کرده است. یکی از متأخرترین این آثار «تحول مبانی مشروعیت سلطنت از یورش مغولان تا برآمدن صفویان» است. این اثر، تحول در مبانی مشروعیت این دوره را در چارچوب یک بحران فراگیر مشروعیت‌زایی در قالب الگوهای متعدد بررسی می‌کند با تأکید بر این مسئله که با سقوط خلافت و ورود عنصر مغول، پیچیدگی در مبانی مشروعیت دو چندان شد و مبانی الهام‌بخش جدیدی برای مشروعیت‌بخشی مطرح گردید. افزون بر آن، بعد از سقوط حکومت ایلخانان، تقریباً نظم و سازمان ویژه، دچار خدشه شد. حکومت‌ها با خصوصیات و ویژگی‌های متعدد، برای توجیه حاکمیت خویش به انواع الگوهای مشروعیت‌زا دست زدند. بنابراین حکومت‌ها در مسأله مبانی مشروعیت به نوعی دچار بحران مشروعیت گردیدند. این مقاله با هدف بررسی انتقادی اثر فوق ارائه شده است. این بررسی نشان می‌دهد بحران مشروعیت در دوره موردبررسی یک مسأله اساسی بوده، اما الگوهای مشروعیت به هیچ وجه مبتنی بر الگوی واحد نبوده‌اند، بلکه مبتنی بر الگویی چند وجهی، ترکیبی و توأمانی بودند، اما شاخص‌های

* استادیار گروه تاریخ، عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور، ایران (نویسنده مسئول)، a_sajedi@pnu.ac.ir

** دانشیار گروه تاریخ، عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور، ایران، kh_beagi@pnu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۷/۲۸، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۱/۰۶



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

مهمی چون اندیشه ایرانی سلطنت؛ فره ایزدی و فره کیانی نادیده گرفته شدند. اثر به لحاظ مبانی روش‌شناسی و تعریف مفاهیم دارای ضعف است و قادر به طراحی مفهومی یک الگوی فراگیر چندوجهی برای دوره موردنظر نبوده است.

کلیدواژه‌ها: نقد و بررسی، مبانی مشروعیت، سلطنت، ایلخانان، دوران فترت، تیموریان، ترکمانان و مشعشعیان.

۱. مقدمه

در عصر حاضر، شناخته شده‌ترین تعریف رایج در باب مشروعیت، تعریفی است که ماکس وبر (Max Weber) بیان کرده است: «مشروعیت، مظهر پذیرش ذهنی-درونی قدرت حاکم در نزد افراد جامعه است» (وبر، ۱۳۷۴: ۲۲). او معتقد است که روابط بین فرمانروا و فرمانبردار از دو صورت خارج نیست: یا مبتنی بر «اجبار مطلق» است که خاص دوران بردگی است؛ یا صورتی «طبیعی و حقیقی» دارد که مستلزم وجود حداقلی از پذیرش و مقبولیت است. همین نوع دوم «قدرت»، یا به تعبیر وبر، قدرت طبیعی و حقیقی است که به مفهوم «اقتدار» نزدیک می‌شود. با نزدیک شدن معنای این دو مفهوم به هم، می‌توان آن‌ها را در خلاصه‌ترین عبارت چنین تعریف کرد: «قدرت، اقتداری است فاقد هر نوع مشروعیت و اقتدار، قدرتی است دارای نوعی مشروعیت» (وبر، ۱۳۷۴: ۴۰۰-۴۰۳).

پیشینه این بحث در اندیشه سیاسی غرب به دوره‌های قبل از میلاد بر می‌گردد. گزنفون معتقد است که حتی در حکومت‌های «تیرانی» که بر بنیاد اجبار و غلبه برپا گردیده‌اند، نیز همه چیز به نیروی مادی صرف ختم نمی‌شود (پازارگاد، ۱۳۴۸: ۲۵۰). در بُن اندیشه «عدالت» و «دولت آرمانی» سقراط، افلاطون و ارسطو نیز به نوعی به مسأله مشروعیت اشاره شده است. سقراط از میان پنج شکل حکومت تنها حکومتی را مشروع می‌داند که از دانش و معرفت و عدالت کافی برخوردار باشد. افلاطون نیز حکومتی را مشروع می‌داند که فیلسوفان متصدی آن باشند (پازارگاد، ۱۳۴۸: ۲۵۰). ارسطو نیز حکومت مشروع را بدون توجه به شکل آن، حکومتی می‌داند که در پی تأمین مصالح عامه و خیر عمومی باشد (عنایت، ۱۳۴۹: ۸۱).

در نظر ماکس وبر ساحت‌های زندگی انسان و کنش‌های او تحت تأثیر عوامل متعدد و مختلف عقلانی و غیر عقلانی است. این دوگانگی عقلانی و غیر عقلانی بودن کنش‌های

انسان، چهار نوع کنش اجتماعی را برای او متصور است که عبارتند از: کنش عقلانی هدفمند، کنش عقلانی مبتنی بر ارزش، کنش سنتی و کنش عاطفی (ویر، ۱۳۷۴: ۲۷۶-۲۷۷). زندگی سیاسی انسان نیز به عنوان جزئی از زندگی اجتماعی او، عرصه وقوع رفتارهای عقلانی و غیرعقلانی است. اگر سیاست را رابطه حکم و اطاعت در بین بازیگران قلمداد کنیم، آن گاه کنش اطاعت و حکم ممکن است به صورت کنش عقلانی و هدفمند، عقلانی مبتنی بر ارزش یا سنتی و یا عاطفی باشد (پارکین، ۱۳۸۴: ۱۰۹).

اما در ارتباط با حکومت‌های ایران بعد از اسلام، پیشینه این بحث ارتباط نزدیکی با دو جریان شریعت‌نامه‌نویسی و سیاست‌نامه‌نویسی پیدا می‌کند. هر یک از جریان‌ها پشتوانه تئوریک لازم برای امارت‌های مختلفی را فراهم می‌کردند؛ بدین معنا که شریعت‌نامه‌ها در کار توجیه خلافت بودند و سیاست‌نامه‌ها اساساً با هدف توجیه سلطنت‌های اسلامی در کنار خلافت مرکزی، به وجود آمدند (طباطبایی، ۱۳۷۲). از جمله کسانی که در این میدان کارزار حضور داشتند و در پی توجیه و مشروعیت‌بخشی به این کانون‌های قدرت بودند می‌توان به غزالی، خواجه نظام‌الملک، ماوردی، فخر رازی و رشیدالدین فضل‌الله همدانی اشاره کرد.

اما تاریخ ایران بعد از اسلام، سرآغاز جدیدی در تحول حکومت با توجه به شرایط ویژه ناشی از ورود دین اسلام و آمیزش و ترکیب الگوها و مشخصه‌های شکل دهنده حکومت در نگاه اسلامی با الگوهای ایرانی در کنار حکومت‌های پیروز شد. این وضعیت خلق یک طرح و دیدگاه کلی را در مبانی مشروعیت حکومت در قالب یک الگوی ترکیبی و توأمانی به تأثیر از دیدگاه‌های فوق را سبب شد (ساجدی و خسروبیگی، ۱۳۹۷: ۳۳).

با سقوط خلافت و ورود عنصر مغول، این پیچیدگی دو چندان شد و مبانی الهام‌بخش جدیدی را در رأس منابع الگو برای مشروعیت‌بخشی پیش کشید. در کنار استیلا و غلبه به‌عنوان مشروعیت اولیه و دو منبع اسلامی و ایرانی، سنت ترکی-مغولی نیز به آن افزوده شد. تقریباً در سراسر دوره ایلخانی این مبانی با مشخصه‌های گوناگون، سعی در مشروعیت‌بخشی به حکومت‌ها را داشتند. اما بعد از سقوط حکومت ایلخانان، تقریباً این نظم که ریشه در مبانی پیش گفته داشت، دچار خدشه شد و تقریباً حکومت‌هایی با خصوصیات متعدد؛ اعم از ایرانی یا مغولی، برای توجیه حاکمیت خویش به انواع الگوهای مشروعیت‌زا دست یازیدند. به نوعی حکومت‌ها دچار نوعی بحران مبانی

مشروعیت گردیده و به هر ابزار و ساختاری که امیدی به مشروعیت‌زای آن داشتند، پناه می‌بردند. کتاب فوق تحول در مبانی مشروعیت این دوره را در چارچوب یک بحران فراگیر مشروعیت‌زایی در قالب الگوهای متعدد بررسی می‌کند.

۲. معرفی

بنیان شکل‌گیری کتاب «تحول مبانی مشروعیت سلطنت از یورش مغولان تا برآمدن صفویان»^۱ مبتنی بر رساله دکترای محمد رضا روزبهانی^۲ است که در گروه تاریخ دانشگاه تهران در تیرماه ۱۳۹۱ دفاع شده است^۳ (روزبهانی، ۱۳۹۷: ۹). از رساله فوق دو مقاله نیز توسط نویسنده و با عناوین «تحول مبانی مشروعیت دولت سربداران با تأکید بر نقش تشیع و تصوف»^۴ و «مبانی مشروعیت حکومت در نگاه سلاطین آق‌قویونلوها»^۵ مستخرج و به چاپ رسیده است.

نویسنده ساختار پژوهش خود را بر پنج فصل سامان داده است. محور اصلی ساختار بر توالی تاریخی بنیان نهاده شده است. در این ساختار دوره‌بندی تاریخی نویسنده با در نظر داشتن دوره بندی کلان مرسوم تاریخ ایران بر اساس پنج دوره زیر سامان یافته است. ایران در دهه‌های پیش از حمله مغول، دوره ایلخانان، دوره فترت پس از ایلخان از ابوسعید تا شکل‌گیری قدرت تیمور، دوره تیموریان و در نهایت دوره ترکمانان و مششعیان است.

فصل آغازین بر بیان بسترهای تاریخی رویداد مورد بررسی متکی شده است. این فصل با عنوان «الگوهای مشروعیت ایران در هنگام یورش مغول» تنظیم شده و مباحثی چون «مسأله خلافت و سلطنت»، «روابط خلفا و سلاطین خوارزمشاهی» و «الگوهای مشروعیت» مورد بررسی قرار گرفته است. در سرفصل الگوهای مشروعیت، به نظریه سلطنت و نظریه خلافت در فقه اسلامی نیز اشاره شده است.

محور اصلی اثر متکی بر مسئله و هدف پژوهش، از فصل دوم آغاز می‌شود. این فصل با عنوان «مبانی مشروعیت ایلخانان» ارائه شده است. این فصل به مباحث و مسائلی چون «مشروعیت بر اساس باورهای مغولی»، «تاسیس سلسله ایلخانان و سقوط دستگاه خلافت»، «مشروعیت ایلخانان در آراء بزرگان، متکلمین و فقهای شیعه»، «مشروعیت حکومت ایلخانان در آراء بزرگان اهل سنت»، «غازان خان، نظام مبتنی بر تشکیلات اداری

سازمان یافته»، «کوشش غازان و جانشینانش جهت افزایش مشروعیت» و «تقابل ایلخانان و ممالیک مصر در مسأله مشروعیت دینی» اختصاص یافته است.

محورهای اصلی فصل سوم که با عنوان «دوران فترت، تکاپوی مدعیان قدرت برای کسب مشروعیت» ارائه شده، معرفی مدعیان قدرت و بازماندگان دودمان چنگیزی است. حکومت‌های محلی و نظریه‌های مشروعیت آن‌ها، از جمله «آل‌کرت» و «آل‌مظفر» مورد توجه بوده است. در ادامه به بحث مبسوطی درباره‌ی دوران حکومت سربداران به عنوان یکی از حکومت‌های نوظهور پرداخته و بحث درباره‌ی دو مولفه‌ی تشیع و تصوف را به عنوان ارکان مشروعیت حکومت و سلطنت پیش می‌کشد.

«مبانی مشروعیت تیموریان» عنوان فصل چهارم است که به «فرآیند کسب قدرت توسط تیمور»، «تیمور، مدعی مشروعیت چند وجهی»، «نظریه‌ی حکومت در زمان جانشینان تیمور» اختصاص دارد.

«مبانی مشروعیت ترکمانان و مشعشعیان» در فصل پنجم با محورهایی چون: نظریه‌های مشروعیت حکومت‌های قراقویونلوها، آق‌قویونلوها و مشعشعیان و هم‌چنین مداخل‌هایی درباره‌ی علمای مهم این دوره مانند علامه جلال‌الدین دوانی و فضل‌الله روزبهان‌خنجی و مشروعیت از دیدگاه آنان مورد بررسی قرار گرفته است (روزبهانی، ۱۳۹۷).

۳. ارزیابی شکلی و فنی

کتاب با قطع وزیری و در ۳۵۳ صفحه به چاپ رسیده است. از نظر طرح جلد، صحافی، قطع، نوع و اندازه‌ی قلم و صفحه‌آرایی و فهرست‌نویسی مناسب است. در خصوص فهرست، اگر بین عناوین فرعی هر فصل با فصل‌های بعدی تناسب عددی وجود داشت، شکل و ظاهر فهرست‌نویسی منطقی و زیباتر به نظر می‌رسید. کتاب فاقد فهرست ضمیمه است. توصیه می‌شود در پشت جلد کتاب علاوه بر معرفی اثر، نویسندگان و حوزه‌ی فعالیت‌های پژوهشی وی معرفی می‌شود.

از نظر ویرایشی گرچه در بیشتر متن، جملات کوتاه به کار رفته است که بسیار مطلوب است ولی در بسیاری موارد، علائم سجاوندی و نگارشی یا به کار نرفته‌اند یا به اشتباه آورده شده‌اند (از جمله: صص ۱۵۱ و ۲۵۶).

کاربرد فاعل جمع و فعل مفرد یا بالعکس بسیار آمده است: «ملت‌های روی زمین وظیفه داشته [داشتند] تا در برابر نماینده زنده خدا سرتسلیم فرود آورند». یا «به طور قطع چنگیز و به تبع او مغولان باور داشته [داشتند] که از جانب آسمان آبی جاویدان مأمور تصرف و حکومت بر جهان و جهانیان هستند (ص ۶۸). در سراسر متن این ناهماهنگی و کاربرد افعال ناصحیح وجود دارد.

هرچند نویسنده از متون کهن فراوان استفاده کرده ولی گاهی اوقات، خود متن، نویسنده را هم تحت تأثیر قرار داده است گرچه همواره سعی کرده که ساده و روان بودن متن را حفظ کند.

تلاش در جهت همسان‌سازی در متن نشده است. از جمله در مورد رفتار متقابل صوفیان در برابر عملکرد تیمور: «البته صوفیان نیز به طور متقابل او را دعا می‌کردند. او را تأیید می‌کردند [او را دعا و تأیید می‌کردند]» (ص ۲۰۸). یا در خصوص کاربرد سال و تاریخ که صورت یکسان ندارند و گاهی نوشته شده است ۸۷۶ ه.ق و گاهی ۸۷۶ هجری (صص ۱۴۵؛ ۲۴۸؛ ۲۵۰؛ ۲۵۵؛ ۲۱۹ و...)؛ در یک مورد نیز تاریخ میلادی در کنار تاریخ ه.ق درج شده است (ص ۱۴۵). در کنار این موارد، برخی اشتباهات تایپی - هر چند اندک - در خوانش اثر ایجاد صعوبت می‌کند. مانند: «فِرْق» به جای «فِرَق»؛ «دَاشه» به جای «داشته»؛ «نامید می‌شد» به جای «نامیده می‌شد»؛ «بسط ابن الجوزی» به جای «سبط بن جوزی» (صص ۳۳؛ ۱۲۳؛ ۱۹۴؛ ۱۹۵ و...)؛ یا در عبارت «او را تشویق به بیعت با مغولان کنند» (ص ۸۱) صحیح به نظر نمی‌رسد. ظاهراً منظور «او را تشویق به حمله به بغداد کنند» صحیح است. هم‌چنین اسامی خارجی فاقد معادل لاتین هستند (صص ۱۲؛ ۳۴؛ ۶۸؛ ۷۳؛ ۱۰۴؛ ۱۰۶؛ ۱۰۹؛ ۱۶۹؛ ۱۹۶).

در نقل قول‌ها نیز از نظر شکلی، اشتباهات متعددی وجود دارد. در تمامی نقل قول‌ها، نقطه، قبل از گیومه آمده است. یا در مواردی که گیومه نقل قول مستقیم بسته نشده و یا مواردی که تکرار کلمه وجود دارد (ص ۸۸).

استفاده از نقل قول‌های طولانی و به صورت پیاپی از زیبایی متن کاسته است (از جمله: صص ۳۴؛ ۳۵؛ ۲۶۹-۲۷۲؛ ۲۲۱-۲۲۲ و...). در مواردی نقل قول از کسی است و ارجاع به منبعی دیگر است: برای مثال در یک مورد قول از آیتی است اما ارجاع به لمبتون شده است (ص ۷۶). در موردی عبارت در گیومه و به صورت نقل قول مستقیم ارائه شده

ولی عبارات با عبارات منبع همسانی ندارد. عبارت راوندی به صورت: «اللّه الله مسلمانی را دریاب که دشمن لعین مستولی شد و شعار قرمطیان ظاهر گردانید» به صورت «ای فرستاده رب الارباب، خلیفه را از دست قرامطه (شیعیان) دریاب» (ص ۵۲) و مشخص نیست این عبارات از کدام متن مستخرج شده است.

در حوزه مأخذ شناسی، مهمترین ویژگی کتاب برخورداری از تکرر و تنوع منبع اعم از منابع دست اول و منابع تحقیقی است. با این حال، با وجود تمام دقتی که در این خصوص از جانب نویسنده شده است، در اقدامی غیر علمی و شاید عدم دقت کافی، کتاب‌های «تجارب السلف» و «دستورالکاتب فی تعیین مراتب» را هر دو از هندوشاه نخجوانی دانسته شده است. در فهرست منابع هر دوی این آثار به نام ایشان ثبت شده است. این درحالی است که تجارب السلف اثر هندوشاه نخجوانی و کتاب دستورالکاتب اثر محمد بن هندوشاه نخجوانی است. از اشتباهات مشابه نیز استفاده همزمان از دو چاپ کتاب سیرت جلال‌الدین مینگبرنی تصحیح مجتبی مینوی است (ص ۳۱۵).

از آثار پژوهشی بعضی محققین نیز استفاده شده، اما آثار مهم دیگری از همان افراد نادیده گرفته شده است؛ «تاریخ تحول دولت در اسلام» اثر داوود فیرحی، «اندیشه‌های سیاسی در ایران و اسلام» اثر حاتم قادری، «تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران» اثر لمبتون، دیده نشده‌اند. همچنین برخی پژوهش‌ها که ارتباط مستقیم با موضوع و مساله ایشان داشته، مورد توجه قرار نگرفته است. در این میان مقاله «حکومت‌های محلی ایران در قرن هشتم و مساله مشروعیت» از فریدون الهیاری، مرتضی نورائی و علی رسولی و مقاله «مشروعیت ایرانی در حکومت‌های محلی ایران در قرن هشتم هجری» از جواد عباسی و زهره راضی قابل اشاره است.

بعضی سوگیرها هم دیده می‌شود از جمله این که در کل کتاب با وجود بهره‌گیری از اندیشه ایرانی و عناصر مختلف آن در تحلیل‌های گوناگون (برای مثال صص، ۸۳ و ۲۸۲ و تاکید بر عدالت سلطان، صص ۸۷ و ۱۰۰؛ تاکید بر نمایندگی خدا بودن و اندیشه فره‌ایزدی یا دیوان‌سالاری متمرکز و...) کمتر به آن ارجاع داده شده است. در مباحث مهمی در باب بنیان‌های مشروعیت‌زای حکومت‌ها، مسائلی هم‌چون حکومت آسمانی، اندیشه ظل‌اللهی، عدالت، دیوان‌سالاری، نژاده بودن و... مطرح می‌شود، اما کمتر به اندیشه ایرانی به عنوان یکی از مبانی الهام‌بخش پرداخته شده است.

در یک مورد وقتی صحبت از تلاش خلیفه الناصرالدین‌الله برای بازگشت اقتدار خلافت می‌کند از عبارت: ایجاد ارتباط با فرق تشیع و برخورداری از نیروی عظیم نهفته و مردمی آن بهره گرفته است (ص ۵۶)؛ در صورتی که جامعه زمان مورد بحث، دارای این ظرفیت از نیروهای شیعی نبود.

هم‌چنین بیان می‌شود که: « این هسته از افرادی چون اشراف فئودال مغول، بیگانگان بودایی و مسیحی راه یافته در دستگاه، فرصت‌طلبان بی‌مایه ایرانی نظیر مجدالملک یزدی و.. تشکیل می‌شد» (ص ۱۰۳)؛ دچار نوعی قضاوت و سوگیری شده است. در انتها، کتاب‌نامه برخورداری از اصول علمی منبع‌نویسی است. با این حال در کتاب‌نامه، منابع و مأخذ از هم تفکیک نشده است.

افزون بر آن، کتاب دارای ضمائم است. ضمائم به نام‌هایی اختصاص دارد که در داخل متن به قسمت‌هایی از آن اشاره شده است. در این که این کار ارزنده و علمی است نمی‌توان تردید کرد؛ دسترسی به متون نام‌ها و فتوت‌نامه‌ها به مخاطب می‌تواند آگاهی و اعتماد بیشتر ببخشد اما، این ضمائم فاقد شماره و در خود متن هم فاقد نشانی و ارجاع‌دهی هستند تا سهولت دسترسی را فراهم کنند. نهایتاً کتاب دارای نمایه ارزش‌مندی است.

۴. تحلیل و ارزیابی محتوایی اثر

۱.۴ عنوان

عنوان کتاب به «تحول مبانی مشروعیت سلطنت» اختصاص یافته است. سلطنت در متن کتاب به عنوان یکی از مؤلفه‌های مشروعیت حکومت‌ها مورد نظر قرار گرفته و منظور مؤلف از سلطنت در عنوان کتاب، حکومت‌های این دوره است. آن چه که در متن می‌بینیم، سلطنت (ص ۲۵) یا نظریه سلطنت در کنار نظریه خلافت به عنوان یکی از الگوهای مشروعیت‌ساز ایران در هنگام یورش مغولان مورد توجه حاکمان و اندیشمندان حوزه فلسفه و سیاست در این دوره بوده است. با توجه به محتوای کتاب، «تحول مبانی حکومت» در عنوان کتاب بیشتر با محتوا سازگاری دارد و سلطنت را به عنوان یک الگوی فراگیر در همه دوره‌های تاریخ ایران می‌توان با تکیه بر آن تحلیل کرد.

۲.۴ مقدمه

چهار فصل کتاب دارای مقدمه است که بسیار به جا و منطقی است اما، فصل دوم فاقد مقدمه است. برای همسانی ظاهر مناسب بود که این فصل نیز مقدمه داشته باشد. در مقدمه‌ها به هیچ وجه اصول علمی مقدمه‌نویسی رعایت نشده است، مقدمه‌ها بیشتر بخشی از متن هستند و یکی از الگوهای مشروعیت‌زا یا مباحث اصلی به عنوان مقدمه انتخاب شده‌اند. در فصل اول «مسئله خلافت و سلطنت»؛ در فصل سوم «مدعیان قدرت» و در فصل چهارم «فرایند کسب قدرت توسط تیمور» عناوین مقدمه‌ها هستند. فصل پنجم نیز صرفاً عنوان «مقدمه» دارد.

مقدمه اصلی متن با مطالبی در خصوص مفهوم مشروعیت، اهمیت آن و فرایند مشروعیت‌یابی در نظر فلاسفه، فقها و نظریه‌پردازان سیاسی آغاز و با بررسی الگو یا الگوهای مشروعیت‌زا در ایران بعد از اسلام تداوم می‌یابد. در این قسمت، از دیدگاه نویسنده، خلافت، در قبل از ورود مغول به ایران، به عنوان تنها منبع مشروعیت‌زا به حساب می‌آید (صص ۱۴-۱۶). مؤلف در مقدمه، این فرضیه را هدف گرفته که سقوط و فقدان خلافت، فقدان یک الگوی مشروعیت معتبر و مورد پذیرش همگان در ایران را سبب شد و همین خود عامل تنوع و تحول مبانی مشروعیت سلطنت در ایران شد. اما اگر به حکومت‌های قبل از حمله مغول نگاه کنیم، می‌توان این مهم را دریافت که در تمام دوران بعد از اسلام ایران، حتی طاهریان به عنوان اولین حکومت بعد از اسلام، در کنار خلافت بغداد از مبانی دیگر هم چون میراث کهن و پیشینه ایرانی، میراث و پایگاه دهقانی، تجدیدگری حیات سیاسی ایران، عدالت و رعیت پروری به عنوان الگوهای مشروعیت‌زای خود در فرایند مشروعیت‌پذیری استفاده برده‌اند (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۳۴۲/۲؛ طبری، ۱۳۷۵: ۵۶۹۲/۱۳-۵۷۰۵؛ ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۳۰۶/۱۶-۳۲۱؛ حاکم نیشابوری، ۱۳۷۵: ۲۰۱؛ نیز اسفزاری، ۱۳۳۸: ۲۵۲؛ القزوی، ۱۳۷۳: ۴۶۵؛ حافظ ابرو، ۱۳۷۰: ۳۳؛ زرین کوب، ۱۳۸۸: ۱۰۰/۲؛ بارتولد، ۱۳۶۶؛ مقدسی، ۱۳۷۴: ۴-۶/۶؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۰۱).

۳.۴ متن اصلی

نویسنده همواره در ارائه تحلیل‌ها به قواعد و اصول علمی و استناد به منابع معتبر پایبند بوده و سعی داشته است با نقد دیدگاه‌های دیگر، تحلیل نوینی که مبتنی بر الگوی مشروعیت‌زای

متنوع و تحول‌پذیر هست، ارائه کند. اگر مبانی روش‌شناسی را استثناء کنیم به جرأت می‌توان گفت که تقریباً تمامی منابع مهم و دسته اول در حوزه کار خود را مطالعه و استفاده کرده است. سعی کرده با زبانی ساده و البته مستند، نوآوری و خلاقیت خود را در ارائه الگوی مفهومی چندوجهی (ص ۱۶) مبتنی بر تحول در مبانی مشروعیت به‌کار بندد و تا حدودی در این راه موفق بوده است. ارزش کار به لحاظ علمی، مطلوب و دارای اعتبار است.

مسئله بسیار مهم که نویسنده کتاب از آن غافل بوده، بحث روش‌شناسی است. در مقدمه کتاب به لحاظ روش‌شناختی مطالبی آورده شده است مبنی بر این که آثار ذکر شده در پیشینه تحقیق در دو دسته جایی گرفته‌اند (ص ۱۶): نخست نوشته‌های اصحاب فلسفه سیاسی، جامعه‌شناسی سیاسی و فقه سیاسی - که البته این خود جای ایراد دارد و این سه موضوع را در یک دسته نمی‌توان جایی داد - دوم، آثار پژوهشگران تاریخ. در هر کدام، اشاره به تعدادی از اندیشمندان شده که به نظر نمی‌توان هم‌چون یک بحث روش‌شناسی آن را قبول کرد. به غیر از این که نویسنده چارچوب مشخصی را طراحی نکرده است، در همین حد هم ناقص و در حد معرفی اندیشمندان و آثار آن‌ها وارد شده است. لازم بود که در بحث روش‌شناسی یا مبانی نظری پژوهش، مباحث حوزه روش‌شناسی مشروعیت در یک فصل جداگانه مورد توجه قرار می‌گرفتند و منابع نیز با دیدی انتقادی در فصلی دیگر مورد ارزیابی واقع می‌شدند. بدون در نظر گرفتن چارچوب مشخص و سایر مباحث مقدماتی چون تعریف مفاهیم مشروعیت، مشروعیت اولیه و ثانویه، اقتدار و... در فصل اول کتاب به سراغ الگوهای مشروعیت در ایران بعد از مغول رفته است (ص ۲۵ به بعد). در نهایت می‌توان گفت که می‌بایستی اولاً، به آراء جامعه‌شناسان سیاسی، فیلسوفان، نظریه‌پردازان سیاسی پرداخته می‌شد ثانیاً، با توجه به اهمیت مؤلفه‌های اسلام (اعم از تشیع و تسنن) و ایران، مبانی مشروعیت در نزد بزرگان آن‌ها دیده می‌شد؛ مباحثی که در تفسیر تاریخ ایران از طرف مکتب‌ها و اندیشمندان ارائه شده است و می‌تواند راهگشای بسیاری از ابهامات باشد و ما را در طراحی الگو و چارچوب مشخصی برای هر دوره کمک کند.

نگاه به مسئله مشروعیت دارای سلسله مراتب و مراحل گوناگون است. هیچ حکومتی در ایران حتی حکومت‌هایی که ماهیت استکفایی داشتند مثل طاهریان و سامانیان، بدون برخوردار بودن از توان و کفایت‌های نظامی، سیاسی و مردمی نمی‌توانستند بر مدار

اقتدار یابی قرار گیرند. بنابراین به نوعی همه حکومت‌ها ناچار بودند مراحل اقتدار را بر اساس مشروعیت اولیه و مشروعیت ثانویه طی کنند. این مباحث کاملاً از دید نویسنده پوشیده مانده است.

در جریان مشروعیت‌یابی حکومت‌ها، بایستی به دو مسئله توجه کرد: یکی مشروعیت اولیه و دیگری فرایند مشروعیت‌یابی یا مشروعیت ثانویه است. گاه میان این دو مفهوم خلط صورت می‌گیرد. مشروعیت وضعیتی ثابت است، حال آن که مشروعیت‌یابی فرآیندی است که طی آن حکومت‌ها به بسط و گسترش پایه‌های اجتماعی خود و همچنین بالا بردن درجه رضایت مردم می‌پردازند. مشروعیت عمدتاً مقوله‌ای است حقوقی (یا مربوط به فلسفه سیاسی) و مشروعیت‌یابی مفهومی جامعه‌شناختی است. بحث مشروعیت در حوزه حقوق و فلسفه سیاسی، جنبه‌هنجاری دارد و حال آن که در جامعه‌شناسی جنبه اثباتی بر سایر وجوه غالب است (بشیریه، ۱۳۸۲: ۶۳؛ زارع، ۱۳۸۰: ۵۸). در حالت اول، وضعیت حکومت از دو حال خارج نیست: یا مشروعیت دارد یا مشروعیت ندارد. اما در حالت دوم، مشروعیت مقوله‌ای پیچیده و ذات مراتب است. یعنی بعضی حکومت‌ها بیشتر و بعضی‌ها کمتر مشروعیت دارند. چیزی که نویسنده در سراسر کتاب بر آن تأکید کرده است، مشروعیت ثانویه فرایند مشروعیت‌یابی - است.

حکومت‌هایی که با استیلا و غلبه سرکار می‌آیند اگر این فرآیند را در جهت کسب مبانی مشروعیت مورد پذیرش جامعه طی کنند، برای خود مشروعیت کسب می‌کنند چیزی که در مورد اکثر حکومت‌های مورد بحث کتاب حاضر صادق است - که از دید مؤلف کاملاً پنهان مانده و اصلاً به آن نپرداخته است؛ همچنین حکومت‌هایی که در کسب مشروعیت موفق بوده‌اند ولی به دلیل ضعف کارایی، مشروعیت آنها تضعیف شده و یا آن را از دست داده و سقوط کرده‌اند. حکومت صفاری و آل کرت، نمونه بارزی از این حکومت‌ها هستند که به دلیل عدم کارایی و عدم بهره‌گیری از تمام ابزارهای لازم برای استمرار حاکمیت خود، مجبور به ترک میدان به نفع رقیب شدند (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۲۱۳-۲۶۰؛ زرین‌کوب، ۱۳۸۸: ۱۰۸؛ شجاعی‌زند، ۱۳۷۶: ۱۶۷). به عبارت دیگر در مشروعیت اولیه حقی برای یک فرد یا قبیله یا گروه در به دست گرفتن حکومت و اعمال قدرت فرض می‌شود. در برابر، مشروعیت ثانویه یا جاری، فرایندی فی‌الواقع جهت توانایی

اعمال و حفظ این حاکمیت است. رابطه این دو نوع مشروعیت و یا به تعبیر دقیق‌تر «مشروعیت اولیه» و «مشروعیت ثانویه» به شکل زیر است:

مشروعیت ← اولیه یا پیشینی ← شکل‌گیری قدرت ← استقرار ← اعمال قدرت
مشروعیت ثانویه (شجاعی زند، ۱۳۷۹: ۳۳؛ حجاریان، ۱۳۷۳: ۸۰-۸۳).

در دوره ایلخانان، بعد از گذر از مراحل اولیه قدرت‌یابی، مشروعیت صرفاً بر بنیان استیلاء تداوم نیافت. بعد از ایلخانان نیز دوره‌ای از بی‌ثباتی، رقابت و پراکندگی سیاسی به‌وجود آمد. در این دوره، نیروهای متعددی به رقابت برای کسب قدرت و تصاحب میراث ایلخانان پرداختند. در نتیجه، کشور میان چند دولت محلی تقسیم شد؛ وضعیتی که تا پایان قرن هشتم ادامه یافت. در این میان، نیروی نظامی (استیلا و غلبه) در درجه اول اهمیت قرار داشت تا میزان موفقیت هر گروهی را تعیین کند و در ادامه، هر گروهی با اقامه برخی دعاوی و مبانی مشروعیت‌ساز، برای اثبات شایستگی خود تلاش می‌کردند. حتی در مورد کسانی مثل تیمور نه تنها در دوره قدرت‌گیری، بلکه در استمرار حاکمیت وی نیز نیروی نظامی مبنای مؤثر بود. این تأکید بر نیروی نظامی در سنت مغولی شرط لازم به حساب می‌آمد و حتی اگر کسی به ریاست می‌رسید و کفایت نظامی لازم را نداشت، موقعیت خود را از دست می‌داد (منز، ۱۳۷۷: ۵۶).

وقایع‌نگار گمنام، مؤلف رساله منفردی مربوط به وقایع تبریز در سال ۷۸۷ هجری، در کشتار و غارت تبریز توسط توقتمیش‌خان می‌نویسد: «هیچ شک نیست که شبان را کدخدایی باید که [به حکم] کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیت، با پاس شمشیر آبدار، پاس رعیت نگاه دارد و در نزول حوادث و هجوم وقایع بر رعایت نفوس و اموال ایشان گمارد» (رساله منفردی در وقایع تبریز، ۱۳۷۲: ۱۶۱). پس این مسئله در مورد بیشتر حکومت‌ها مطابقت دارد و البته در کتاب به عنوان یک امر پیشینی دیده نشده است.

نویسنده در موردی به اشتباه اشاره می‌کند که: «آل‌بویه پس از همسایه شدن با خلیفه ابتدا از وی لوای حکومت گرفت. سپس از طریق امارت استیلا مشروعیت خود را از ناحیه خلیفه به دست آورد» (ص ۲۷). این در حالی است که آل‌بویه اول استیلا یافتند بعد عهد و لوای خلافت را دریافت کردند. پسران بویه پس از خدمت در سپاه مرداویج به حکومت کرج دست یافتند. این امر، سرآغاز غلبه آن‌ها بر اصفهان، شیراز، اهواز، ری و حتی بغداد را فراهم کرد. با ورود سپاه آل‌بویه به شیراز و درخواست عهد و لوا، خلیفه الراضی هم خلعت

و لوای امارت فارس را در مقابل مبالغی سالانه، برایش فرستاد. (ابن مسکویه، ۱۳۷۶: ۲۹۹/۵)؛ یا «وی به امیر فاتح خلعت و عنوان امیرالأمرای با لقب معزالدوله عطا کرد» (ابن مسکویه، ۱۳۷۶: ۱۱۹/۶). اینجا منظور بعد از غلبه بر بغداد است. پس معلوم است که ابتدا استیلاء یافتند، سپس خلیفه به آن‌ها عهد و لوا و لقب عطا کرده است.

باز هم در همانجا اشاره دارد که با قدرت گرفتن آل‌بویه «کسی یارای مقابله با خلیفه را نداشته و...». این در حالی است که پس از استیلاء احمد معزالدوله بر بغداد، در اثر سوءظنی که در حق مستکفی یافت او را از خلافت خلع و خلیفه دیگری را که «مطیع» خود او بود با عنوان «المطیع لله» به خلافت نشانند (ابن مسکویه، ۱۳۷۶: ۱۱۶/۶-۱۲۰)، یا برای مثال بهاءالدوله، الطائع لله را دستگیر و برکنار می‌کند و به جای او القادربالله را می‌نشانند (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۲۱۷/۲۱؛ جوزجانی، ۱۳۶۳: ۲۲۱/۱).

در جایی دیگر درخصوص جلال‌الدین حسن اشاره به تسامح دینی او شده و از آن به «سیاست درهای باز» تعبیر شده است (ص ۵۹). «سیاست درهای باز مفهومی است که در سیاست خارجی امریکا بعد از جنگ جهانی دوم اتخاذ شده است» (Carroll and Noble, 1977: 307). اینجا تاکید بر تسامح دینی می‌توانست از لحاظ کاربرد اصطلاح متناسب بسیار علمی‌تر و نزدیک به مفهوم باشد.

در موردی دیگر ذکر می‌کند که: «فتوت پدیده‌ای بوده که از بطن تصوف زاده شد» (ص ۶۰). هرچند خود نویسنده اشاره دارد (ص ۱۶۴) که ایرانیان آیین فتوت را به عنوان یک گرایش عملی و نمونه عالی اخلاق صوفیانه وارد عالم اسلام کردند. فتوت و جوانمردی از ابتکارات ایرانی بوده و پیش از تصوف اسلامی در ادوار پیش از اسلام در ایران سابقه داشته است؛ چه سیستان زادگاه عیاران و فتیان معرفی شده است؛ چنان که رستم داستان، جهان پهلوان ایرانی، سیاوش پسر کیکاووس در این سرزمین آیین دلاوری و فتوت و عیاری آموخته‌اند. فردوسی در شاهنامه این صفات را نمایانده است (تیشتر، ۱۳۵۵: ۷۶).

در فصل دوم، (از صص ۱۰۸-۱۳۱) در ذکر مبانی مشروعیت ایلخانان، با وجود بیان شیوه ارتباط و تعامل با دستگاه خلافت و سمت و سوگیری‌های دینی مختلف از جانب ایلخانان مغول از سنت مغولی به اسلام سنی، شیعی، گرایش‌های مسیحی، یهودی و بودایی و نیز نقش فقها و اندیشمندان دینی و میزان تأثیرگذاری بر ایلخانان، دین به عنوان یک عامل مشروعیت‌زا از طرف حاکمیت نگریسته نشده است، بلکه این نیروها و عوامل خارج از

قدرت ایلخانی و مغولی‌اند که سعی دارند به حکومت مغول‌ها مشروعیت ببخشند. این درحالی است که نزد حاکمیت سیاسی، توجیه براساس واقعیت‌های اجتماعی و کسب مشروعیت و مقبولیت امری بدیهی و واضح است که کمتر نویسنده به این موضوع به عنوان یک اقدام جهت مشروعیت‌گیری از طرف حاکمیت پرداخته است، بلکه بیشتر سعی کرده است، نقش عوامل مشروعیت‌ساز را در جریان توجیه حاکمیت بررسی کند تا تلاش خود حاکمیت.

در موردی دیگر اشاره دارد که: «پایه سنن پادشاهی ساسانی عدالت بوده و نه مذهب حق یا علم و دانش» (ص ۸۳). هر چند که درخصوص بنیان علم و دانش می‌توان با نویسنده همراه شد اما باید گفت که، عدالت تنها گونه‌ای از اندیشه ایرانی است. نظریه ایرانی سلطنت به جز عدالت، بر فره‌یزدی، دین، نژاده بودن و.. استوار است (نظام‌الملک طوسی، ۱۳۷۵: صفحات متعدد؛ غزالی، ۱۳۵۱: ۱۳۱-۱۳۶؛ طباطبائی، ۱۳۸۲: ۲۹۸؛ رجایی، ۱۳۷۲: ۹۲؛ عنایت، ۱۳۶۶: ۳۵-۳۶؛ شعبانی، ۱۳۷۳: ۱۵۲؛ احمدوند، ۱۳۸۴: ۱۲۶).

مؤلف در تمیز بین حقیقت و واقعیت دچار اشتباه شده است آن جا که می‌گوید: «بنابر قول مشهور با بنی‌عباس نیز در مکاتبه بوده است... او یک متفکر جویای حقیقت بوده و همکاران و منابع اطلاعاتی خود را بدون تعصب از میان همه فرقه‌های مذهبی یا حتی غیرمسلمان انتخاب می‌کرد» (ص ۸۹)؛ که در اینجا منظور «جویای واقعیت» است. در اصل آن چه که می‌کرده برخورد با واقعیت بود اما، آن چه که باور داشت به نام حقیقت، شاید چیز دیگری بوده است.

در مبحث بزرگان اهل تسنن در دستگاه ایلخانان (ص ۹۷ و ۱۰۹) نویسنده مطالبی را مطرح می‌کند که ایرادهای زیر بر آن وارد است: نخست، اشاره به دو گرایش دارد تحت‌عنوان دولت فئودالی با گرایش تمرکزگرایانه و دوم، نظام فئودالی همراه با نوعی نظام اقطاع نظامی. اصطلاح دولت فئودالی را نمی‌توان در هیچ کدام از گونه‌های یاد شده و در هیچ یک از دوره‌های تاریخ ایران به کار برد. آن چه که تحت عنوان فئودالیسم ایرانی ابراز می‌دارند، تقریباً ناشناخته است اما برخی از محققان غربی که متمایل به تعمیم تجربیات تمدن غربی در عهد فئودالیت به جوامع دیگر هستند، از نظام فئودالی یا شبه فئودالی در غالب ادوار تاریخ ایران، از دوره ماد و هخامنشی تا دوره اخیر، دفاع می‌کنند (کریستن‌سن، ۱۳۸۹: ۳۷-۳۹).

بعضی‌ها تلاش کرده‌اند با توجه به ساختار دین و دولت و پیوند مستحکم آن‌ها، شبیه‌سازی با قرون وسطای اروپا انجام دهند و بر این اساس اعتقاد دارند ساختار سیاسی در ایران بر پایه فئودالیسم بوده است. از ویژگی‌های فئودالیسم می‌توان به پراکندگی اراضی و پراکندگی قدرت اشاره کرد، در حالی که در ایران شاهد تمرکز قدرت هستیم. پراکندگی قدرت در فئودالیسم به این معناست که تمام قدرت در دست شاه نبوده، بلکه شاه نیز یک فئودال بوده که اراضی خاص خود را صاحب بوده و روابط خاصی با فئودال‌ها داشته است (اشرف، ۱۳۵۹: ۱۳؛ خدیوی، ۱۳۸۷: ۷۸-۸۰)؛ یعنی فئودال یک رابطه نظامی و یک رابطه اقتصادی - به صورت پرداخت مالیات - با حکومت داشته است. شاه در نظام فئودالی دخالتی نمی‌کرده است، مگر در مواقعی که تضادهای مقطعی پدید می‌آمده است (کاتوزیان، ۱۳۸۷: ۵۶-۵۹). از طرف دیگر، اندیشمندان چپگرا عمدتاً خواسته‌اند تاریخ ایران را طبق نظام تحول تاریخ خطی مورد باور مکتب مارکسیستی توضیح دهند. در تحلیل‌های مارکسیستی مثلاً دوران هخامنشی و اشکانی را عصر بردگی می‌خوانند؛ از این منظر، در دوره ساسانیان ایران وارد نظام فئودالی می‌شود. با ورود اعراب به ایران این نظام فئودالی تداوم می‌یابد. بعد با سیستم اقطاع این نظام فئودالی تکامل می‌یابد. تلاش این محققان آن است که تحولات تاریخی ایران را بر غرب منطبق کنند. بر این اساس پژوهشگرانی مانند پطروشفسکی دوره مغول را فئودالیسم متکامل می‌خواند (پطروشفسکی، ۱۳۶۳: ۳۷۲-۳۸۰). این محققین معتقدند که بعد از دوره مغول، در دوره صفویه در ایران فئودالیسم متمرکز پدید می‌آید (پطروشفسکی، ۱۳۶۳: ۳۸۹-۳۹۷). در حالی که تمرکز با فئودالیسم هم‌خوانی ندارد و اساساً یکی از ویژگی‌های فئودالیسم پراکندگی قدرت است (خدیوی، ۱۳۸۷: ۷۸-۸۰). زمانی که شاه‌عباس کل کشور را زیر سلطه دارد، دیگر فئودالیسم حاکم نیست. این متفکران روس همچنین معتقدند فئودالیسم تا دوره قاجار تداوم می‌یابد و در نتیجه برخورد با مدرنیته غرب و انقلاب مشروطه به تدریج از هم می‌پاشد. یعنی تا حدودی مشروطه ایران را با رشد بورژوازی در غرب مقایسه می‌کنند (فشاهی، ۱۳۵۴: ۱۹). اما همه این مدل‌ها توانایی تبیین ساخت دولت در ایران را ندارند.

در ادامه متذکر می‌شود که: «از رویکرد نخست گروهی از اشراف صحراگرد به‌ویژه دیوانیان ایرانی حمایت می‌کردند». معلوم نیست منظور از اشراف صحراگرد آیا دهقانان، اعیان و زمینداران ایرانی است که تا حدودی بعد از اسلام عنصر ایرانی را

نمایندگی می‌کردند یا چیز دیگری است؟ اگر منظور از صحراگرد، گروه‌های قبایل صحراگرد است، شامل دیوانیان نمی‌شود.

در موردی دیگر، وقتی از زمان ایلخان احمد تکودار و تلاش خاندان جوینی در احیای فرهنگ ایرانی صحبت می‌کند اشاره می‌شود که: «فرمانروایان ایرانی گاه نسب خویش را به شاهنشاهان دوران پیش از اسلام می‌رسانند» (ص ۱۰۶). هر چند این امر به عنوان یکی از الگوهای مشروعیت‌زا از طرف بیشتر حکومت‌ها اعم از ایرانی و غیر ایرانی مورد توجه بوده است اما، نویسنده به هیچ‌وجه آن طور که درخور است نه به این ویژگی و نه سایر ویژگی‌ها و الگوهای مشروعیت‌زای ایرانی توجه نداشته است؛ مانند آن چه که در صفحات متعدد (صص ۱۰۹؛ ۱۱۰؛ ۱۱۱؛ ۱۱۴؛ ۱۱۵؛ ۱۲۲؛ ۱۲۷) بیان می‌شود و اشاره به تشکیلات متمرکز حکومت غازان با تأکید بر تبدیل شدن این سلسله به عنوان یک حکومت ایرانی می‌شود، بدون بازخوانی اندیشه ایران‌شهری و شاخص دیوان‌سالاری آن. یا در این جا که صحبت از دوره ایلخان احمد هست معلوم نیست که منظور از فرمانروایان ایرانی کیست.

کاربرد تعبیری چون المؤید من السماء، خدایگان سلاطین، سایه خدا، سایه یزدان، سایه لطف خدا، ظل الله فی العالم، ظل الله فی الارض و.. مکرر در مورد سربداران، آل کرت، جلایریان و مظفریان به کار رفته است که همگی نشان از تعبیر ایران باستان و طرح فره‌ایزدی شاهان ایران باستان است. هم‌چنین کاربرد اصطلاحات، عناوین و نام‌های مربوط به پادشاهی ایران باستان مانند «دستور کامیاب، رسم خسروی، کلاه کیان، شاه شاهان، شهنشاه، شهریار، خسرو خسرو نشان، شاه جهان، کیتباد و..» در میان سربداران، آل کرت، طغاتی‌مور، جلایریان و آل اینجو به کار رفته است (صص ۱۴۳؛ ۱۴۶؛ ۱۴۸؛ ۱۵۱؛ ۱۵۷؛ نیز فریومدی، ۱۳۴۴؛ ساوجی، ۱۳۶۷؛ حافظ ابرو، ۱۳۸۰).

مؤلف وقتی می‌خواهد حکومت ایلخانان را در دیدگاه اندیشمندان ایرانی (ص ۱۱۵) تشریح کند، هر جا به خواجه رشیدالدین، خواجه نظام‌الملک و جوینی می‌رسد ناچار به اندیشه ایرانی می‌پردازد اما به عنوان یک الگوی مشروعیت‌زا به آن نپرداخته است.

نویسنده به وقایع دوران اولجایتو می‌پردازد و متذکر می‌شود که اولجایتو به سرعت پس از به دست گرفتن قدرت، لقب «سلطان» را که «منصوص ممالیک» بوده، برای خود برگزید (ص ۱۲۷). موضوع دادن لقب «سلطان» در حکومتی ایرانی به ممالیک مصر-هرچند نفی

کاربرد این لقب را در ممالیک مصر نمی‌کنیم - به نظر چندان درست نیست چون قبل از آن در دوره غزنوی، سلجوقی و خوارزمشاهی نیز لقب سلطان کاربرد داشت (خسرویگی، ۱۳۸۸: ۵۴-۶۹).

تقابل ایرانی-تورانی به عنوان یک الگوی مشروعیت‌زا از دید نویسنده مغفول مانده است. این الگو توسط حکومت‌های ایرانی سربداران و آل‌کرت به کار بسته شد. حاکمیت بیش از یک سده مغولان، نتوانست حس یگانگی را میان ایرانیان و مغول‌ها به وجود بیاورد. در نتیجه عده‌ای از ایرانیان با استناد به خاطره حماسی و قومی خود، در یک مشابهت‌سازی تاریخی، مغول‌ها را به جای تورانیان دوران کهن نشانند. این گرایش بیش از همه در منابع مربوط به حکومت‌های ایرانی سربداران و تا حدودی آل‌کرت دیده می‌شود. سربداران در برابر طغایمور و آل‌کرت در برابر جغتاییان از چنین تعبیری استفاده می‌کردند. سمرقندی در گزارشی از قیام سربداران نشان می‌دهد که چگونه عبدالرزاق باشتینی با بهره‌گیری از احساسات ضد مغولی جوانانی به قدرت رسید که خود را رستم و مغولان را افراسیاب می‌دیدند و عبدالرزاق را به سرداری قبول کردند (سمرقندی، ۱۳۷۲: ۱۷۶-۱۷۷). در واقع با این تشابه در پی نشان دادن تمایز خود با مغولان و اعلام حقانیت جنبش خود بودند. یاد کردن از سپاهیان طغایمور با عنوان «لشکر ترکان» (سمرقندی، ۱۳۷۲: ۲۰۲-۲۰۴)، نام بردن از حیدر قصاب، کشنده طغایمور به عنوان پهلوان و تشبیه او به رستم دستان (فریومدی، ۱۳۴۴: ۶۴۸) همگی نشانه استمرار این تمایز است.

این مسئله حتی در مورد آل‌کرت هم صادق است؛ در حمله جغتاییان به ماوراءالنهر و به قلمرو ملک معزالدین حسین کُرت، از تقابل ایران-توران سخن به میان می‌آید به گونه‌ای که از قلمرو جغتایی به عنوان توران یاد شده و امیرالامرای آن، امیر قزغن «سپهد توران» نام گرفته و او را در جایگاه افراسیاب - که دل از کین ایران خالی نکرده - نشانده است (سمرقندی، ۱۳۷۲: ۲۷۱).

یکی از الگوهایی که می‌توانست به خصوص در ارتباط با آل‌مظفر مورد نظر قرار گیرد، «نظر موعود قرن»^۶ است؛ شاید بلند پروازترین لقبی که امیر مبارزالدین در نتیجه احیای خلافت برای خود قائل شد. کتبی در تاریخ خود اشاره می‌کند که از زمان فتح بغداد به دست هلاکو تا بیعت امیر مبارزالدین با خلیفه المعتضد، یکصدسال طول کشیده و در این مدت بلاد عراق از ذکر خلیفه عباسی خالی مانده بود. اینک با احترام امیر مبارزالدین، دوباره

نام و لقب خلیفه عباسی بر منابر برده شد و بدین ترتیب او را باید یکی از موعودهایی دانست که سر هر صد سال ظهور کرده و دین را احیاء می‌کند (کتبی، ۱۳۶۴: ۶۷).

در ذکر سرزمین‌های لر کوچک اشاره به «کردستان و لرستان» می‌کند (ص ۱۵۱). در حقیقت دو استان امروزی ایلام و لرستان، جایگاه اتابکان لرستان بود که به آن لر کوچک گفته می‌شد. مرکز اتابک لر کوچک شاپورخواست بود (پزشک، ۱۳۸۷: ۹۱-۹۲؛ لسترنج، ۱۳۷۳: ۲۱۶).

در دوره تیموری نسب‌سازی می‌توانست به عنوان یکی از الگوهای مشروعیت‌زا مورد استناد قرار گیرد. اگرچه در لابلائی سنت مغولی اشاراتی شده است اما به صورت جامع و مجزا مورد توجه قرار نگرفته است. حتی برای این نسب‌سازی ایجاد پیوندهای خویشاوندی، حکومت در سایه خان‌های مغولی و دست یازیدن بر عنوان خان و حتی توسل به قدرت نیاکان واقعی و ساختگی مورد توجه بود.

منابع متذکر می‌شوند که به خاطر مشروعیت خاندان چنگیز، فرمانروایی که از نسل چنگیز نبود، تلاش می‌کرد که دست‌کم با خاندان او خویشاوند شود و حق داشتن لقب گورکان را به دست آورد (بارتولد، ۱۳۵۸: ۴۱) ازدواج میرانشاه پسر تیمور با دختر اوزبک‌خان و ملقب شدن به لقب گورکان (بارتولد، بی‌تا: ۵۹) از آن جمله است. تیمور خود بعد از ازدواج با خواهر امیرحسین، به تیمور گورکان معروف شد (اقبال، ۱۳۸۰: ۲۳). البته برخی گفته‌اند بعد از ازدواج با بیوه امیرحسین - که یک شاهزاده مغولی بود - به گورکان ملقب شد. حتی خواهر تیمور با رئیس قبیله «اوغلات» از قبایل مهم مغولستان وصلت کرد (یزدی، ۱۳۶۶: ۹۸/۱).

در همین راستا برخی از قدرت‌های محلی با وجود مغول بودن از خاندان چنگیز نبودند، به ناچار شاهزادگان چنگیزی را به عنوان خان علم می‌کردند و خود تحت‌نام و مشروعیت آنان حاکمیت می‌کردند. شیخ حسن و اشرف چوپانی از مدعیان قدرت، موسی نوه بایدو را به سلطنت نشانند و خود اختیار امور را به دست گرفتند (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۷۲) یا سلاطین جلایری که با خاندان ایلخانی پیوندهای خویشاوندی داشتند و شیخ حسن جلایری از سوی مادر، نوه ایلخان ارغون به حساب می‌آمد، وی خود را نوینان که عنوانی مغولی و معادل شاهزاده بود، می‌خواند (بیانی، ۱۳۵۴: ۳۵۷). حتی این باور در میان بعضی از ایرانی‌ها

هم رسوخ کرده بود؛ زمانی که ملک معزالدین کرت-از اعضای خاندان ایرانی غور- در هرات رسوم سلطنت و استقلال در پیش گرفت، بعضی از مشایخ ایران همراه با امرای مغول نزد امیر قزغن جغتایی شکایت کردند که: «او[ملک حسین کرت] از نژاد کیست که دعوی سلطنت می‌کند؟»؛ او را بدگهر خواندند و امیر قزغن با تأیید نظر آن معترضان گفت: «تازیک را چه حد باشد که دعوی پادشاهی کند و از فرمان ما سرکشد؟» (سمرقندی، ۱۳۷۲: ۲۶۷). حتی تیمور پس از نشستن بر تخت سمرقند، خانی از تبار مغولان را به خانی برگزید (شامی، ۱۹۵۶: ۵۷/۲؛ دوغلات، ۱۳۸۳: ۸۳). تیمور حتی برای نشان دادن سروری خاندان چنگیز، از القاب مغولی استفاده می‌کرد، هیچ‌گاه عنوان سلطان، شاه و خان بر خود نهاد و از عنوان «امیر» استفاده می‌کرد (ابن عرب‌شاه، ۱۳۳۹: ۱۷) یا حتی لقب «خاقان» را در میان القاب خود حفظ نمود (منز، ۱۳۷۷: ۷). اهمیت انتساب به خاندان چنگیز در نزد تیمور تا جایی بود که وقتی توقتمش، خان مغولی دشت قبچاق بر علیه او شورید، تیمور چون او را وارث مشروع و جانشین برحق سلسله چنگیز می‌دانست، تنها عتاب و خطابی پدران معمول داشت و سپاهیان او را نیز آزاد کرد (بیزدی، ۱۳۳۶: ۳۵۹/۱).

بنابراین توسل به قدرت و احتشام نیاکان واقعی یا ساختگی و تمسک به نام‌ها و اسطوره‌های کهن به منظور کسب شأن و اعتبار و نیل به نوعی مشروعیت و حقانیت، از شیوه‌های دیرینه مورد استفاده حاکمان بوده است. همان‌طور که در نخستین سده‌های هجری، با ساختن شجره‌نامه، نسب و دودمان‌های خود را به پادشاهان ایرانی پیش از اسلام می‌رساندند، به همین صورت خان‌های مغولی نیز حتی پس از مسلمان شدن بر حقوقی که از چنگیز به ارث برده بودند، تأکید می‌کردند (بارتولد، ۱۳۵۸: ۴۱).

در جایی (ص ۲۳۸) از شخصیت‌هایی چون عبدالرحمن جامی و حسین واعظ کاشفی یاد شده است که در مشروعیت‌بخشی به خاندان تیموری تأثیرگذار بودند اما، در تحلیل‌هایی که در این دوره از طرف نویسندگان ارائه شده است به جز یک مورد هیچ استنادی به رأی و نظر آن‌ها نشده است و به جای آن از منابع دیگر به ویژه منابع تحقیقی و دست دوم استفاده کرده است (صص ۲۳۰-۲۴۱).

گفته مؤلف درخصوص اقدامات قرايوسف ناشی از احساس نیاز قراقویونلوها برای کسب مشروعیت، لزوم تدوین طرحی کلی برای الگوهای مشروعیت‌زا را توجیه می‌کند آن جا که اشاره می‌کند: «چرا که طبق عرف و سنت‌های جامعه ایرانی تنها سلاله پادشاهان حق

سلطنت دارند. از دوره استیلای مغول‌ها فرزندان چنگیز و وابستگان وی مشروعیت داشته و از نظر عموم مستحق اطاعت بودند» (ص ۲۴۸). اما در تمام کار، این موضوع نادیده گرفته شده و باعث شده متن از روندی نظریه محور خارج شود و مطالب، پراکنده به نظر آیند.

در جایی دیگر مانند سایر مباحث، خصوصاً آن چه از دیدگاه اندیشمندان دوره‌های مختلف بیان شده است تأکید بر مبنای «غلبه» کاملاً هویداست اما به صورت مشخص مؤلف به آن نپرداخته است: «دوانی، سیاست ملک را به فاصله و ناقصه تقسیم کرده است. بخش نخست، سبب نیل به سعادت و دومی سیاست تغلب است» (ص ۲۸۰).

در نتیجه‌گیری (ص ۲۹۱) هم مؤلف باز در همان آغاز تأکید بر الگوی واحد-در هیچ دوره‌ای الگوی واحد نداشتیم- مبتنی بر اقتدار خلیفه تا یورش مغولان دارد. طرح الگوهای مشروعیت در ایران نه واحد، بلکه مرکب و توأمانند.

براساس آن چه که در ادامه متذکر می‌شود می‌توان به این نتیجه رسید که مسأله اصلی در تمام متن، بحران مشروعیت است. بنابراین نویسنده می‌توانست به عنوان فرضیه اصلی آن را مطرح و حتی در عنوان کتاب هم به جای سخن از تحول در مبانی مشروعیت، از بحران مشروعیت حکومت بحث کند.

در ادامه متذکر می‌شود (ص ۲۹۱) که از درون این بحران و نزاع‌های حاصل از آن، مبانی مشروعیت حکومت‌ها دچار تحول عظیمی شد. «به اقتضای شرایط، همگان پذیرفتند که به شکل معمول در گذشته، حق با کسی بوده که غلبه کرده است. این به معنی تحول از یک الگوی فراگیر معتبر به سمت الگوی مبتنی بر زور و غلبه عربان در پوشش دین و باور مردم بود». به نظر کاملاً نظم موجود در نظام مشروعیت‌گیری به هم خورده است. مؤلف موقعیت مشروعیت اولیه و مشروعیت ثانویه را جابه‌جا کرده و هر یک در معنای دیگری عرضه شده است. اولاً مگر بعد از آن چنین نبوده است؟ ثانیاً، تردیدی نیست که در همه حکومت‌هایی که اینجا صحبت شد و حتی قبل از آن بوده‌اند، در فرآیند مشروعیت، مشروعیت اولیه همه آن‌ها مبتنی بر اصل تغلب و استیلاء بوده است. الگوی مبتنی بر زور و غلبه و الگوی دین و باور مردم، دو الگوی مجزا و البته در کل دوره در ارتباط با هم بوده‌اند.

۵. نتیجه‌گیری متن

نتیجه‌گیری به صورت خلاصه‌ای از فصل‌های کتاب بیان شده است. در واقع، نتیجه بیان شده، نوعی معرفی کلی کتاب و در جایگاه مقدمه است. ارائه دیدگاه و نظر کلی، نسبت به دوره مورد بحث نشده است. مطلوب بود تا در نتیجه‌گیری تصویری کلی از مفهوم مبانی مشروعیت در این دوره و تحولاتی که بر آن وارد آمده است در قالب بحران مشروعیت ارائه گردد.

در ضمن چون هر فصل تقریباً مباحث یک دوره خاص را در برمی‌گیرد بسیار مطلوب‌تر بود که در پایان هر فصل در خصوص آن دوره، نتیجه‌گیری مشخص و فرضیه‌محور ارائه می‌شد و سپس در پایان کتاب، نتیجه نهایی به صورت دیدگاه خاص مؤلف در خصوص مبانی مشروعیت در این دوره تدوین و ارائه می‌گردید.

۶. نتیجه‌گیری

با وجود همه این مباحث، کتاب دارای نقاط قوت بسیاری است از جمله:

- کتاب کاملاً مستند و با توجه به منابع دست اول هر دوره و در کنارش منابع تحقیقی به نگارش در آمده است. از امتیازهای بزرگ کتاب تنوع و تکثر منبع به ویژه منابع مهم و دست اول است.
- در تمام کتاب سعی شده است به پیروی از اصول علمی، تحلیل‌ها به کمک منابع معتبر ارائه شوند.
- نویسنده همواره سعی کرده جانب احتیاط را در ساده و پیراسته بودن متن حفظ کند.
- نویسنده در مورد هر یک از دوره‌ها، در ارائه مبانی مشروعیت‌ها به جز در چند مورد اندک که ذکر آن رفت، موفق بوده است.
- کتاب از غلط‌های املائی در سراسر کتاب به جز چند مورد غلط تایپی به دور بوده است.
- از آن جا که کتاب توسط اهل فن نوشته شده است، در صورت مسئله‌مند کردن حول مبانی فراگیر و مشخص، می‌توان از آن به عنوان یکی از منابع جهت استفاده

دانشجویان و اهل فن تاریخ در حوزه مشروعیت حکومت‌ها یاد کرد. در نهایت، کتاب به لحاظ علمی و مستند بودن و تحلیل در حدود دوره مورد نظر و مسأله مشروعیت مناسب و جای تقدیر دارد.

در ضمن پیشنهاد می‌شود:

- مقدمه و بررسی و نقد منابع از همدیگر تفکیک شوند و منابع به صورت علمی نقد و بررسی گردند.
- فصلی به روش‌شناسی موضوعی اختصاص پیدا کند.
- در بحث مبانی نظری قادر به طراحی الگوی مفهومی برای فهم کلی مبانی مشروعیت در دوره مورد بحث با تمام خصوصیات و ویژگی‌های متعدد و متکثر باشیم.
- در نهایت، نتیجه‌گیری را به جواب به فرضیه‌های پژوهش اختصاص دهیم و بتوانیم تحلیل نهایی را از دوره مورد نظر مسأله محوره ارائه کنیم.

پی‌نوشت‌ها

۱. قم: دانشگاه مفیدقم، پاییز ۱۳۹۷
۲. عضو هیأت علمی دانشگاه فرهنگیان استان تهران
۳. با هدایت استاد راهنما آذر آهنچی و اساتید مشاور، منصور صفت گل و محمد باقر وثوقی
۴. مجله تاریخ اسلام، سال نوزدهم، پاییز ۱۳۹۷، شماره ۳
۵. مجله جستارهای سیاسی معاصر، سال سوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۱، شماره ۲
۶. امیر مبارزالدین حدیثی را مبنای دعوی خود قرار می‌دهد که چنین است: « همانا خداوند در آغاز هر صد سال از میان امت شخصی را مأموریت می‌دهد تا دین او را برایش احیا نماید.» (یزدی، ۱۳۲۶: ۱۰-۱۱، ۲۰-۲۱) ارتباط این لقب و تفسیر این حدیث با احیای مفهوم خلافت از نوشته‌های محمود کتبی معلوم می‌شود. وی در گزارشی که از دیدار و بیعت امیر مبارز با وکیل خلیفه المعتضد ثبت کرده، آن را با حدیث فوق منطبق کرده است. او اشاره می‌کند که از زمان فتح بغداد به دست هلاکو تا بیعت امیر مبارز با خلیفه المعتضد، یکصد سال طول کشیده و در این مدت بلاد عراق از ذکر خلفای عباسی خالی مانده بود. اینک با اقدام امیر مبارز، دوباره نام و

لقب خلیفه عباسی بر منابر برده شده و بدین ترتیب او را باید یکی از موعودهایی دانست که سر هر صد سال ظهور کرده و دین را احیا می‌کنند (کتبی، ۱۳۶۴: ۶۷).

کتاب‌نامه

- ابن اثیر، عزالدین (۱۳۷۱) الکامل، ترجمه ابوالقاسم حالت، ج ۱۶ و ۲۱، تهران، علمی.
- ابن عرب‌شاه (۱۳۳۹) زندگانی شگفت‌آور تیمور، ترجمه، کتاب عجایب المقدور فی اخبار تیمور، ترجمه محمدعلی نجاتی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ابن مسکویه، احمد بن علی (۱۳۷۶) تجارب الامم، ج ۶، ترجمه ابوالقاسم امامی و علی نقی، تهران: توس و سروش.
- احمدوند، شجاع (۱۳۸۴) قدرت و دانش در ایران، تهران: نشر فرهنگ و اندیشه.
- اسفزاری، معین‌الدین محمد (۱۳۳۸) روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، تصحیح محمدکاظم امام، تهران: دانشگاه تهران.
- اقبال، عباس (۱۳۸۰) تاریخ مفصل ایران از اسلام تا انقراض قاجاریه، تهران: خیام.
- القزوینی، زکریا بن محمد بن محمود (۱۳۷۳) آثارالبلاد و اخبارالعباد، تهران: امیرکبیر.
- الهیاری، فریدون و مرتضی نورائی و علی رسولی (تابستان ۱۳۸۹) «حکومت‌های محلی ایران در قرن هشتم هجری و مساله مشروعیت»، پژوهش‌های تاریخی (مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی اصفهان)، دوره ۴۶ (دوره جدید)، شماره ۲ (پیاپی ۶)، ۱ - ۲۴.
- بارتولد، و.و. (۱۳۵۸) خلیفه و سلطان و مختصری درباره برمکیان، ترجمه سیروس ایزدی، تهران: امیرکبیر.
- بارتولد، و.و. (بی‌تا) الغ بیگ و اوضاع زمان وی، ترجمه حسین احمدی پور، تهران: نشر چهره.
- بارتولد، و.و. (۱۳۶۶) ترکستان نامه، ترجمه کریم کشاورز، تهران: آگاه.
- بشیری، حسین (۱۳۸۲) جامعه‌شناسی سیاسی، تهران: نشر نی.
- بیانی، شیرین (۱۳۵۴) دین و دولت در عهد ساسانی، تهران: جامی.
- پارکین، فرانک (۱۳۸۴) ماکس وبر، ترجمه شهناز مسمی پرست، تهران: نشر ققنوس.
- پازارگاد، بهاء‌الدین (۱۳۸۴) تاریخ فلسفه سیاسی، تهران: زوار.
- پزشک، منوچهر (۱۳۸۷) عصر فترت ایران سده‌های میانه، تهران: ققنوس.
- پطروشفسکی، ا.پ. (۱۳۶۳) اسلام در ایران، ترجمه کریم کشاورز، تهران: نشر پیام.
- تاریخ سیستان (۱۳۶۶) به تصحیح ملک‌الشعراى بهار، تهران: پدیده خاور.

- تیشتر، فرانتس (۱۳۵۵) «گروه فتوت کشورهای اسلامی و نوع ظهور گوناگون آن‌ها مخصوصاً در ایران و کشورهای همجوار آن»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی (تهران)، سال ۴، شماره ۲.
- جوزجانی، منہاج‌الدین سراج‌الدین ابوعمر عثمان (۱۳۶۳) طبقات ناصری، ج ۱، به تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
- حافظ ابرو، شهاب‌الدین عبدالله (۱۳۸۰) زبده‌التواریخ، ج ۱، تصحیح سید کمال‌الدین حاج سید جوادی، تهران: مزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- حافظ ابرو، شهاب‌الدین عبدالله (۱۳۷۰) جغرافیای تاریخی خراسان، تصحیح غلامرضا وره‌رام، تهران: اطلاعات.
- حاکم نیشابوری، ابوعبدالله (۱۳۷۵) تاریخ نیشابور، تهران: نشر آگه.
- حجاریان، سعید (بهار ۱۳۷۳) «نگاهی به مسأله مشروعیت»، مجله راهبرد، شماره ۳۰، ۷۸-۹۳.
- خدیبوی، غلامرضا (۱۳۸۷) «نگاهی به تحولات اجتماعی ایران از منظر نظریه دوری ابن خلدون»، فصلنامه تخصصی فقه و تاریخ تمدن، سال پنجم، ش ۱۸، ۷۵-۱۰۱.
- خسرویگی، هوشنگ (۱۳۸۸) سازمان اداری خوارزمشاهیان، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن هماد الدین (۱۳۸۰)، حبیب‌السییر، ج ۲، تهران: خیام.
- دوغلان، محمدحیدر (۱۳۸۳) تاریخ رشیدی، تصحیح عباسقلی غفاری فرد، تهران: میراث مکتوب.
- راوندی، محمد بن علی بن سلیمان (۱۳۶۴) راحه‌الصدور و آیه‌السرور در تاریخ آل سلجوق، تصحیح عباس اقبال، تهران: امیرکبیر.
- رجائی، فرهنگ (۱۳۷۲)، معرکه جهان بینی‌ها در خرد ورزی سیاسی و هویت ما ایرانیان، تهران: احیاء کتاب.
- روزبهبانی، محمدرضا (۱۳۹۷) تحول مبانی مشروعیت سلطنت (ار یورش مغولان تا برآمدن صفویان)، قم: دانشگاه مفید.
- زارع، عباس (۱۳۸۰) مبانی مشروعیت و قدرت در جمهوری اسلامی ایران، تهران: نشر موسسه فرهنگ و دانش.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۸) تاریخ مردم ایران، ج ۲، تهران: امیرکبیر.
- ساجدی و خسرویگی، عبدالله، هوشنگ (۱۳۹۷) مشروعیت در حکومت‌های ایرانی تبار (طاهریان تا آل بویه)، تهران: ندای تاریخ.
- ساوجی، سلمان (۱۳۶۷) دیوان سلمان، به اهتمام منصور مشفق، تهران: صفی‌علیشاه.
- سمرقندی، کمال‌الدین عبدالرزاق (۱۳۷۲) مطلع‌السعدین و مجمع‌البحرین، ج ۱، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: پژوهشگاه.

- شاهی، نظام‌الدین (۱۹۵۶) ظفرنامه، ج ۱ و ۲، تصحیح فلکس تاوره، پراگ: مؤسسه شرقیه.
- شجاعی‌زند، علیرضا (۱۳۷۶) مشروعیت دینی دولت و اقتدار سیاسی دین، تهران: تیان.
- شجاعی‌زند، علیرضا (۱۳۷۹) «سلسله‌های اسلامی در ایران و مسئله مشروعیت»، مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۱۵۳ و ۱۵۴، ۳۲-۵۱.
- شعبانی، رضا (۱۳۷۳) مبانی تاریخ اجتماعی ایران، تهران: نشر قومس.
- عباسی، جواد و زهره راضی (بهار و تابستان ۱۳۹۳) «مشروعیت ایرانی در حکومت‌های محلی ایران در قرن هشتم هجری»، پژوهشنامه تاریخ‌های محلی ایران، سال دوم، شماره ۲، ۸۴-۹۸.
- فریومدی، ابن‌یمین (۱۳۴۴) دیوان، تصحیح حسینعلی باستانی‌راد، تهران: سنایی.
- فشاهی، محمدرضا (۱۳۵۴) از گات‌ها تا مشروطیت، تهران: گوتنبرگ.
- قادری، حاتم (۱۳۷۸) اندیشه‌های سیاسی در اسلام و ایران، تهران: سمت.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۸۷) اقتصاد سیاسی در ایران، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز.
- کتبی، محمود (۱۳۶۴) تاریخ آل مظفر، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر.
- کریستن‌سن، آرتور (۱۳۸۹) ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران: صدای معاصر.
- گردیزی، عبدالحی بن ضحاک بن محمود (۱۳۶۳) زین‌الخبار، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
- طباطبائی، جواد (۱۳۸۲) تأملی درباره ایران؛ دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط در ایران، تهران: نگاه معاصر.
- طباطبائی، جواد (۱۳۷۲) درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، تهران: کویر.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۷۵) تاریخ طبری (الرسل و الملوک)، ج ۱۳، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.
- عنایت، حمید (۱۳۶۶) اندیشه‌ی سیاسی در اسلام معاصر، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: خوارزمی.
- عنایت، حمید (۱۳۴۹) جهانی از خود بیگانه، تهران: نشر فرمند.
- غزالی، ابوحامد (۱۳۶۷، ۱۳۵۱) نصیحه الملوک، تصحیح جلال‌الدین همایی، تهران: نشر هما.
- لسترنج، گی (۱۳۷۳) جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمد عرفان، تهران: علمی و فرهنگی.
- مقدسی، مطهر بن طاهر (۱۳۷۴) آفرینش و تاریخ، ج ۴ و ۶، ترجمه و تعلیق شفیعی کدکنی، تهران: آگه.

۲۳۰ پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال ۲۱، شماره ۱۲، اسفند ۱۴۰۰

منز، بتاتریس فوربز (۱۳۷۷) برآمدن و فرمانروایی تیمور، ترجمه منصور صفت گل، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.

رساله منفردی در واقعه تبریز در سال ۷۸۷ ه.ق (۱۳۷۲) ضمیمه ذیل تاریخ گزیده، تهران: موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.

نظام الملک طوسی، ابوالحسن بن علی بن اسحاق (۱۳۷۵) سیاستنامه، تصحیح عباس اقبال، تهران: اساطیر.

وبر، ماکس (۱۳۷۴) اقتصاد و جامعه، ترجمه عباس منوچهری، ترابی نژاد و عمادزاده، تهران: مولی.

یزدی، شرف‌الدین علی (۱۳۶۶) ظفرنامه، ج ۱، تصحیح محمد عباسی، تهران: امیرکبیر.

یزدی، معین‌الدین بن جلال الدین محمد معلم (۱۳۲۶). مواهب الهیه، تصحیح سعید نفیسی، جلد اول، تهران: اقبال.

Carroll.Pete and David Noble (1997)The free and unfree,"new history of the united states":Penguin books.

